

عرفان ایرانی

بابک صفوت



را تنها در مروت با دوستان و مدارا با دشمنان ندانسته بلکه پا را فراتر نهاده، پیروان خود را بر این داشته اند که در روز مکافات در کنار دوزخ بایستند و خود را به جای مردمان، در آن جایگاه قرار دهند.

در باور ایشان، هیچ کس سزاوار سرزنش نیست؛ هرگز حکم به رنجاندن کسی نداده و دربارهٔ هیچ کس به داوری ننشسته اند. آنان در پی خودآزاری و انجام ریاضت های بی مورد و گریز از مردم نبوده، بلکه هستی و جهان را نمود و جلوه ای از پروردگار دانسته و راه رسیدن به راستی را در همزیستی با مردم یافته اند. عارفان راستین را نه تمنای خرقه بر تن کردن در دل بوده است و نه آرزوی خرقه برمردان پوشاندن در سر. ایشان را نه ترس از اژدهای هفت سر در سر بوده و نه درخواست استفاده از مزایای بهشت در دل (!) چراکه رابطه ایشان با خداوند بر پایهٔ نوعی رابطهٔ دوستی و مهرورزی بنا شده که گاه هم با گستاخی و بی باکی در هم آمیخته است.

خدا در نزد عارفان چون دلبری است در آشنایهٔ دل انسان های دل شکسته، دلداری که نور معرفت خود را در دل دوستداران خود روشن کرده و هر کس را که به خود خواند، دلش را از مهر به خود سرشار می سازد.

ژرفای ناپیدای کران اندیشه های عارفان، روزنه ای به گلستان معانی و معرفت گشوده است که در پرتو نور و اشراق آن، دریچه ای نوین در پیش چشم جویندگان راه راستی پدیدار می شود. در این افق تازه، اندیشه روندگان از گرد و غبار کدورت ها به هفت آب شسته شده و جوانه های افکار نوین ایشان در سرزمین عشق آبیاری می گردد.

عارفان ایرانی با ارائهٔ بهترین اسلوب های زیستن و اندیشیدن، سر از فراز کوه های تمدن و فرهنگ بشری برآورده و با گرمی و نور خود قلب جهانیان را سرشار از عشق و امید می سازد.

بی گمان عرفان ایران، یکی از زیباترین جلوه های اخلاق و کرامت انسانی است که می توان آن را به چراغ راهی فراروی دشواری ها و ناهمسانی های فکری و عقیدتی ملل دنیا تشبیه کرد؛ چراغی که در پرتو روشنی آن می توان در بحبوحه جهان پرآشوب امروز، به دور از هرگونه تمایزات قومی و نژادی، به همدلی و همزیستی مسالمت آمیز دست یافت.

عارفان ایرانی و بویژه عارفان خطهٔ خراسان بزرگ، با نگرش ژرف در حکمت اشراق و تعالیم خردگرایانهٔ پیشینیان و تلفیق آن با آراء یونانیان و ادیان سامی، مشعل پرنور بینشوری ایرانی را به آیندگان پیشکش کردند، مشعلی که مولانا آن را به دست گرفت و سفیر دوستی و همدلی جهان شرق و غرب شد.

عرفان ایرانی، به واقع دیگ جوشی است که در آن همهٔ مواد لازم برای تهیهٔ غذای روح فراهم آمده است. در این معجون شگفت آور از مهرورزی مهربون، خردگرایی زرتشتی، اشراق خسروانی، بی نیازی برهمنی، ژرف اندیشی بودایی، بینشوری یهودی، عشق مسیحایی و اندیشه های عارفان اسلامی نکات و آموزه های فراوانی به چشم می خورد. عشق به هموع و مهر به تمامی مظاهر خلقت، درون مایهٔ اصلی عرفان ایرانی است. سرودن شعر، رباعی و غزل؛ شنیدن موسیقی، دست افشانی و سماع؛ رسیدن به شادی و ذوق و حال و سرانجام حصول به سُکر و سرمستی و بیخودی از دیگر خصوصیات این بینشوری است. روندگان این راه هرگز برای خوشایند زمامداران و حُکام، لباس تزویر و ریا به تن نکردند، بلکه برخلاف زاهدان و عالمان ظاهری، شیوهٔ ملامتی داشته و خود را در چشم مردم، بزرگ جلوه نمی دادند. در نگاه مهرورزانهٔ ایشان هیچ کس حقیر و پست شمرده نشد.

آنها به تمامی مردم - با هر آیین و مسلک - به دیدهٔ مهربانی و مدارا نگر بسته و آسایش دو گیتی